



الف) بازشناسی (۲ نمره)

متن زیر را بخوانید سپس جدول را کامل کنید .

درخت کاج کوچولویی توی جنگلی بی نهایت زیبا زندگی می کرد. پرنده ها روش می نشستند، سنجاب ها روی شاخه هاش بازی می کردن، اما اون به هیچ کدوم از اینا توجه نداشت و فقط می خواست رشد کنه و بزرگ بشه. دائم نگران این بود که بزرگ بشه و مثل درخت های کاج بزرگی که قطع شون می کردن، قطع بشه و بره به جای جادویی و ناشناخته ای که اون ها می رن، و خوشبختی رو اون جا پیدا کنه. تا این که یه روز چوب برها اومدن و قطعش کردن، اما چنان به درد و رنج افتاد که با خودش گفت: «چقدر من خوشبخت بودم، چقدر روزگاری که با پرنده ها و سنجاب ها بودم خوش بود، کاش قدر همون روزگار رو می دونستم، اما اون دوران دیگه هرگز بر نمی گرده». چوب برها به عنوان درخت کاج کریسمس فروختنش. بچه ها تزئینش کردن و دورش رقصیدن و بازی کردن، اما درخت با خودش فکر می کرد: «امشب که خوب نتونستم لذت ببرم، ولی فرداشب از این همه مراسم قشنگ لذت می برم». اما فرداشبی به کار نبود. درخت رو صبح روز بعد به انباری انداختن. درخت این قدر غصه خورد که با خودش گفت: «دیشب چقدر من خوشبخت بودم، کاش قدرش رو می دونستم، اما اون دوران دیگه هرگز بر نمی گرده». توی انبار موش ها دورش جمع شدن و درخت کاج برای موش ها قصه ش رو تعریف می کرد. موش ها با شادی و هیجان به قصه زندگیش گوش می دادن، اما درخت غصه می خورد. تا این که یه روز اومدن از انبار بردنش، تکه تکه ش کردن تا هیزمش کنن. اون وقت فکر کرد: «چقدر روزگاری که با موش ها بودم خوشبخت بودم، چقدر همه با علاقه بهم گوش می دادن، کاش قدر اون روزگار رو می دونستم، اما اون دوران دیگه هرگز بر نمی گرده».

این ماجرای آدمیه که همیشه آرزوش زمان و مکانی دیگه ست، و نمی تونه زیبایی های زمان خودش رو ببینه و هیچی راضیش نمیکنه.

هانس_ کریستین_ اندرسن

الف) نویسنده از چه نوع قالبی (ساختار بیرونی) برای نوشته خود استفاده کرده است؟.....
ب) بند مقدمه، بدنه، جمع بندی را مشخص نمایید.

با توجه به متن زیر شخصیت «فیلیپ» را تحلیل نمایید.

«در دوران تحصیلاتم در آمریکا در یک کار گروهی با دختری به نام «کاترینا» و پسری به نام «فیلیپ» که اصلاً او را نمی شناختم، هم گروه شدم. از کاترینا پرسیدم: تو فیلیپ رو می شناسی؟ کاترینا گفت: بله؛ همون پسری که موهای بلوند قشنگی داره و ردیف جلو میشینه. گفتم نمیدونم کی رو میگی؟! گفت: همون پسر خوش تیپ که پیراهن و شلوار

شیکی می پوشه گفتم: بازم نفهمیدم منظورت کیه؟ گفت: همون پسری که خیلی مهربونه و روی ویلچر می شینه ... این بار دقیقاً فهمیدم کی رو می‌گه ولی رفتم تو فکر پیش خودم گفتم که آدم چقدر باید نگاهش به اطرافش مثبت باشه که بتونه از ویژگیهای منفی و نقص های دیگران چشم پوشی کنه و چقدر خوبه مثبت دیدن ولی حتماً اگه از من می پرسید؛ می گفتم: «همون معلوله دیگه ...!» خلاصه خیلی خجالت کشیدم و حالا من از خودم می پرسم ما چه دیدگاهی نسبت به اطرافیانمون داریم.

«پروفسور حسابی»

ویژگی ظاهری

ویژگی رفتاری

(ب) سازه های نوشتاری (۴ نمره)

(رعایت املاي درست واژگان و عبارات و خوانا بودن متن توليدي و علائم نگارشي : ۱ نمره)

درک و دریافت خود را از شعر زیر بنویسید.

اگر گویی که بتوانم، قدم در نه که بتوانی / اگر گویی که نتوانم، برو بنشین که نتوانی

حکایت زیر را بخوانید و آن را به زبان ساده بازگردانی کنید.

شکایت می کرد که مالم را غارت کردند، گفتم همان حکایت غلام هندوست که خواجه بقال داشت، از کاسه هر مشتری انگشت روغن یا انگین برداشتی بعد از برکشیدن، غلام هندو انکار کردی در دل، چه توانستی گفتن، تا روزی خیکی بزرگ باز شد، و انگین ها برفت فرصت یافت، غلام هندو گفت: «آری انگشت انگشت بگیری، خیک خیک برود.» که «من حَفَرٌ بئرِ الأَخیه و قَع فیهِ.»

بد مکن که بد افتی / چه مکن که خود افتی

از بین ضرب المثل های زیر یک مورد را به دلخواه انتخاب کرده و آن را گسترش دهید .

الف) هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد

ب) عالم بی عمل به زنبور بی عسل ماند ...

